

برونو لاتور

کجا فرود بیاییم؟

جستاری در اقلیم‌شناسی سیاسی

ترجمه

عبدالحسین نیک‌گهر



فرهنگ معاصر
انتشارات

هدف این جستار این است که از مناسبت انتخاب دونالد ترامپ، در انتخابات ۱۱ نوامبر ۲۰۱۶، برای نشان دادن رابطه‌ای میان سه پدیده استفاده کند، پدیده‌هایی که مفسران آنها را شناسایی کرده‌اند، بدون آنکه هر آینه میانشان رابطه‌ای ببینند [1] - در نتیجه از انرژی عظیمی که می‌توان از بهم پیوستن این پدیده‌های سه‌گانه بیرون کشید، غفلت می‌کنند.

در آغاز دهه ۱۹۹۰، درست پس از اعلام «پیروزی بر کمونیسم» که با از میان برداشتن دیوار برلین نمادین شده است، درست در لحظه‌ای که برخی پایان دوره تاریخ را اعلام می‌کردند [2]، تاریخ دیگری زیرپوستی آغاز می‌شود.

این تاریخ زیرپوستی نخست با آنچه که «بی‌نظمی» نامیده می‌شود، آشکار شده است و به واژه «جهانی شدن» پیوند معنایی بیش از پیش تحقیرآمیز خواهد داد؛ همچنین، تاریخ دیگر، در همه کشورها هم‌زمان، سرآغاز یک انفجار سرسام‌آور نابرابری‌ها است؛ بالاخره، آنچه کمتر روی آن تأکید شده است، در این دوره تاریخی زیرپوستی است که عملیات سیستماتیک برای انکار وجود دگرگونی اقلیمی (آب و هوایی) آغاز می‌شود.

۱. برای [1] یادداشت‌ها به انتهای کتاب مراجعه نمایید.

(اینجا اصطلاح اقلیم (climat) در معنای وسیع مناسبات انسان با شرایط مادی هستی‌اش مد نظر است).

پیشنهاد ما در این جستار این است که این پدیده‌های سه‌گانه را به‌عنوان نشانه‌های یک وضعیت تاریخی ملاحظه کرد: روند امور چنان است که گویا بخش عمده‌ای از طبقات رهبران^۱ (آنچه که امروز به‌طرزی بسیار مبهم «نخبگان»^۲ نامیده می‌شود) به این نتیجه رسیده‌اند که روی زمین برای آنان و برای باقی ساکنانش جای کافی وجود ندارد.

در نتیجه، آنان بدین باور رسیده‌اند که دیگر بی‌فایده است به‌گونه‌ای رفتار کرد که انگار تاریخ به‌سوی افق مشترکی هدایت می‌کند که در آن «همه انسان‌ها» می‌توانند به صورتی برابر شکوفا شوند. از ابتدای دهه ۱۹۸۰ طبقات رهبران، دیگر مدعی رهبری دنیا نیستند، بلکه می‌خواهند بیرون از دنیا پناهگاهی بیابند. از این فرار، که دونالد ترامپ نمونه‌ای نمادین در میان دیگران است، همه ما پیامدهای وحشتناک ناشی از فقدان یک دنیای مشترک را که همگان در آن سهیم باشند، تحمل می‌کنیم.

فرضیه این است که بدون دادن جایگاهی بایسته به مسئله محیط‌زیست و به مسیر انحطاطی‌اش، نمی‌توان موضع‌گیری‌های سیاسی پنجاه سال اخیر را فهمید. بدون این ایده که ما وارد رژیم جدید اقلیمی^۳ [3] شده‌ایم نمی‌توان نه انفجار نابرابری‌ها، نه گستره بی‌نظمی‌ها، نه انتقاد از جهانی شدن و نه مخصوصاً،

1. classes dirigeantes 2. élites
3. Nouveau Régime Climatique

میل هراس‌انگیز بازگشت به سیاست قدیمی حمایت از دولت ملی را فهمید - آن‌چه که به ناروا «سیر صعودی پوپولیسم» نامیده می‌شود.

برای ایستادگی در برابر این نبود جهت‌یابی مشترک، لازم است جایی فرود آمد. اهمیت دانستن چگونه فرود آمدن از همان‌جا ناشی می‌شود. بنابراین، باید چیزی مانند نقشه موقعیت‌های تحمیل شده توسط این چشم‌انداز جدید را ترسیم کرد که در آن نه فقط تأثیرات^۱ زندگی عمومی، بلکه همچنین چالش‌هایش نیز بازتعریف شوند.

تفکراتی که در پی بیان می‌شوند، دلخواسته در سبکی شتاب‌زده^۲ نوشته شده‌اند با هدفی اکتشافی در صورتی که نتوان برخی از احساسات سیاسی را به سمت موضوع‌های جدید کانالیزه کرد. مؤلف که در علم سیاست هیچ صلاحیتی ندارد، به خوانندگان کتاب تنها این فرصت را عرضه می‌کند که در صورت نادرستی این فرضیه، در صدد تدوین فرضیه‌های بهتر برآیند.